

امام علت اربعه عالم نقد و بررسی نظریه شیخیه در مورد جایگاه امامت

Hamid.es135@yahoo.com

حمید اسفندیاری / دانشجوی دکتری حکمت متعالیه دانشگاه فردوسی مشهد
دریافت: ۹۷/۰۶/۲۶ پذیرش: ۹۷/۱۲/۱۵

چکیده

فرقه شیخیه، در مسئله جایگاه امامت، همان گونه که از ظاهر بسیاری از عباراتشان برمی آید، ائمه اطهار علیهم السلام را علل اربعه کائنات؛ یعنی علت فاعلی، مادی، صوری و غایی جهان هستی معرفی کرده‌اند و بر همین مبنا معتقدند اهل بیت علیهم السلام کمک کار خدا در امر خلقتند. هدف این پژوهش آن است که آیا این نگاه، یعنی علل اربعه دانستن وجود ائمه علیهم السلام، با آیات قرآن کریم و یا رهنمودهای خود ائمه اطهار علیهم السلام سازگاری دارد؟ آیا با مفاهیم عقلی و فلسفی در تناقض نیست؟ اساساً چه جایگاهی را برای امامان معصوم علیهم السلام در عالم هستی باید قائل شد؟ این مقاله به روش توصیفی - اسنادی برای رسیدن به پاسخ‌های مذکور، ابتدا با استناد به منابع شیخیه و انعکاس دیدگاه آنها، درصدد تبیین مفهوم علل اربعه از قول شیخیه و در نهایت ابطال این باور بوده و سپس بر اساس ادله نقلی و عقلی، به دنبال اثبات جایگاهی غیرمستقل و مأذونه از سوی علت‌العلل برای علل اربعه می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: شیخیه، احسائی، علل اربعه، علت غیرمستقل، علت معده.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

یکی از مهم‌ترین مباحث در زمینه امامت، تعیین نقش و جایگاه امام معصوم^ع در عالم هستی است، که همواره علمای شیعه از گذشته تا کنون، در جهت تبیین آن تلاش‌های بسیاری کرده‌اند و همت گمارده‌اند که دچار غلو و انحرافات نشوند. در این زمینه، فرقه شیخیه که از فرق تشیع محسوب می‌شود، با بیان اندیشه‌هایی همچون «علت اربعه عالم بودن امامان معصوم^ع، کمک‌کار بودن ائمه^ع در امر خلقت، و...» باعث تخریب چهره حقیقی شیعه در موضوع امامت شده‌اند، و عملاً این نظریات دست‌آویزی برای معاندان تفکر ناب شیعی شده است.

سؤال اصلی در این میان آن است که جایگاه حقیقی ائمه اطهار^ع به‌عنوان نمایندگان الهی بر روی زمین (با توجه به برخی منابع شیعی همچون «زیارت جامعه کبیره»)، چیست؟ پاسخ این سؤال اساسی، به این سؤال فرعی نیز پاسخ خواهد داد که در نهایت چه نگاهی را باید برگزید تا دچار غلو و انحراف در مسئله منزلت، جایگاه و توانایی‌های امامان معصوم^ع نشویم؟ براین اساس، و نیز به دلیل عدم وجود بحثی مستقل در این زمینه، پرداختن به این مسئله و تبیین دقیق اقوال شیخیه و همچنین تشریح تفکر و نظریه ناب شیعه در این خصوص، از اهمیت برخوردار است. این مقاله با روش توصیفی - اسنادی، و با مراجعه به منابع و نظرات موافق و مخالف، ابتدا شرح حال مختصری از زندگی‌نامه و تفکرات شیخ/احمد/احسائی و نقطه‌نظرات وی را متذکر شده، و سپس به نقد، پاسخ و در نهایت تبیین نگاه درست شیعه در این موضوع می‌پردازد.

معرفی اجمالی فرقه شیخیه

فرقه شیخیه، براساس تعالیم عالم شیعی، شیخ/احمد/احسائی، در اوائل قرن سیزدهم به وجود آمد. پیروان این فرقه مجموعاً از مردم بصره، حله، کربلا، قطیف، بحرین و بعضی از شهرهای ایران بودند (شریف یحیی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۴۹).

اساس معتقدات شیخیه، مبتنی بر ترکیب «تعبیرات فلسفی قدیم» متأثر از آثار سهروردی با روایات وارده از سوی معصومان^ع است (مشکور، ۱۳۷۰، ص ۲۶۶). به‌گونه‌ای که برخی آموزه‌ها و معتقدات ویژه بنیان‌گذار این فرقه، همچون «رکن رابع» علاوه بر اینکه عاملی برای انشعابات داخلی آن فرقه شد؛ زمینه‌ساز پیدایش دو فرقه منحرف «بابیت» و «بهائیت» نیز گردید.

نام دیگر این گروه «کشفیه» است (سبحانی، ۱۴۲۷ق، ج ۹، ص ۳۵۲). کشفیه، کنایه از کشف و الهامی است که رهبران این فرقه، برای خود قائل بودند. مدعی جانشینی شیخ، فردی به نام سیدکاظم رشتی بود. وی در خصوص نام‌گذاری شیخیه به «کشفیه» می‌نویسد: «خداوند سبحان، حجاب چهل و کوری دین را از بصیرت‌ها و چشم‌های ایشان برداشته است و ظلمت شک و ریب را از قلوب و ضمائر آنها برطرف کرده است» (رشتی، بی‌تا، ص ۱۰-۱۱). این فرقه به «پایین سری» - در مقابل «بالاسری» - نیز نامیده شده است. علت نام‌گذاری آن، ممنوع دانستن زیارت و اقامه نماز در بالاسر قبر امام معصوم^ع است. به‌عبارت دیگر، شیخیه به هنگام نماز در حرم پیامبر^ص و ائمه اطهار^ع، از لحاظ ادب و احترام، طوری می‌ایستادند که قبر پیامبر^ص و ائمه هدی^ع میان ایشان و قبله واقع شود؛ یعنی پشت سر قبر امام می‌ایستادند. اما مخالفان، به‌زعم خود، در این امر نوعی غلو مشاهده می‌کردند، و قائل بودند به اینکه شیخیه در حقیقت قبر امام را قبله قرار می‌دهند، و به همین دلیل، خود آنها به هنگام نماز، بالاسر مرقد می‌ایستادند و لذا به بالاسری معروف شده‌اند (مصاحب، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۵۲۴).

معرفی اجمالی شیخ احمد احسائی

شناخت فرقه شیخیه، در گرو شناخت شیخ/احمد/احسائی است؛ زیرا شیخیه، به او منسوب‌اند و زیربنای معتقدات خود را، وام‌دار وی می‌باشند. زیربنای باورهای شیخ/احمد، تأثیراتی زیادی بر اطرافیان زمان خود، و بلکه دوران پس از حیاتش، داشته، و در تاریخ امامیه - از قرن سیزدهم به بعد - تحولاتی را ایجاد کرده است. از این رو، دانستن شرح حال و سرگذشت علمی (استادان، روش فراگیری علوم و...) و عملی او ضرورت دارد. شیخ/احمد، مشهور به «احسائی»، فرزند زین‌الدین بن/ابراهیم، در رجب ۱۱۶۶ به دنیا آمد و در ذیقعد سال ۱۲۴۱ نیز از دار دنیا وداع کرد و به دیار باقی شتافت. زادگاهش روستای «مطیرفی» واقع در منطقه «احساء» در شرق عربستان است. به گفته احسائی، سابقه تشیع در نیاکان وی، به جد چهارم او داهر بازمی‌گردد، داهر، نخستین فرد از خاندان او بود که بادیه‌نشینی را رها کرد و در «مطیرفی» اقامت گزید (مدرس چهاردهی، ۱۳۵۱، ص ۷). وی پس از مهاجرت به مطیرفی، به تشیع گروید، و نسل او

«و خزآن العلم» به شکل ناصحیحی به تبیین جایگاه علمی ائمه اطهار^{علیهم السلام} پرداخته است؛ به طوری که در نظر او آدمی قادر به درک هیچ یک از علوم به نحو استقلال و خارج از مسیر معصومان^{علیهم السلام} نیست. او خود وجود امام^{علیهم السلام} را همان کتاب و لوح محفوظ می‌داند و می‌گوید: «ان الامام^{علیهم السلام} هو الكتابُ فهو خزانهُ علم الله» (احسائی، ۱۳۵۵ق، ج ۱، ص ۴۶). شاخصه اندیشه او در این زمینه، توجه خاصی است که وی به جنبه‌های تکوینی مقام امام نشان می‌دهد. از جمله در بازگ کردن این عقیده که پیامبر^{علیهم السلام} و امامان^{علیهم السلام} برترین مخلوقات خداوند و واسطه فیض او هستند. وی آنان را ذیل عباراتی همچون «الدعاه الی الله، الادلای علی مرضات الله، معدن الرحمه، ارکان البلاد، و آثار کم فی الآثار و...» با عباراتی همچون «لأن وجودهم علة لوجود الموجودات و...» (احسائی، ۱۳۵۵ق، ج ۱، ص ۷۶-۷۷). علل اربعه کائنات (علت‌های فاعلی، مادی، صوری و غایی) معرفی می‌کرد و معتقد بود آنها علل اربعه یعنی علت فاعلی، مادی، صوری و غایی جهان هستی می‌باشند (احسائی، ۱۳۵۵ق، ج ۱، ص ۱۹۶). در نگاه محققان، ماحصل بیانات/احسائی آن است که خداوند برخی از امور تکوینی عالم، مانند: خلق، رزق، حیات و ممات و... را به ائمه معصومان^{علیهم السلام} تفویض کرده است (سبحانی، ۱۴۲۷ق، ج ۹، ص ۳۵۵). در همین راستا، او معتقد بود اهل بیت^{علیهم السلام}، کمک کار خدا در امر خلقت‌اند؛ چنان که می‌گفت: «... و اشهد هم خلق انفسهم و اتخذهم اعضاداً لخلقهم... لان الشیء لا یقوم الا بمادته و صورته لتوقف وجوده علی العلة المادیة» (احسائی، ۱۳۵۵ق، ج ۱، ص ۳۹-۴۰). یعنی ایشان را شاهد بر خلق خودشان و به عنوان بازوان کمکی خلقتش قرار داد. وی در این زمینه می‌گوید: «علت مادی تمام آفریده‌ها، شعاع انوار ائمه^{علیهم السلام} بود، خداوند در آفریدن مخلوقاتش از آنها کمک گرفت، ... نسبت ائمه^{علیهم السلام} به خدا، عین نسبت حرکات انسان است نسبت به خود انسان» (احسائی، ۱۳۵۵ق، ج ۱، ص ۳۹، ۲۳ و ۱۷۰). لازم به ذکر است که شاگرد وی، یعنی سید کاظم رشتی نیز در شرح خطبه «تُنْتَجِبُهُ» از رأی و نظر استاد خود تبعیت کرده و به طور مفصل به تبیین این مسئله پرداخته است (رشتی، بی تا، ص ۲۸۹-۲۹۳). وی در یکی از رسائل خود، به نام *کشف الحق فی مسائل المعراج* آشکارا مقام رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} را از عبد و بنده و مخلوق خدا بودن بالا برده، و آن حضرت را علت ایجاد موجودات معرفی می‌کند و می‌نویسد: «و لما کان جسده الشریف علة لوجود جمیع الاجساد و جسمه علة

همگی بر این مذهب بودند (نجفی، ۱۳۸۳، ص ۱۹). شیخ/احمد را «عالم»، «حکیم» و «فقیه» نام‌داری خوانده‌اند (سبحانی، ۱۴۲۷ق، ج ۹، ص ۳۵۲). از آنجاکه شیخ فلسفه نخوانده بود و به علوم عقلیه آشنایی کامل نداشت، و استادی هم در این زمینه نداشت، لذا تنها با مطالعه شخصی به گوشه‌هایی از حکمت متعالیه و عرفان الهی آگاهی یافته بود (همان، ص ۳۵۵). اما متأسفانه خود را در این فن مجتهد می‌دانست (حسینی تهرانی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۱۸۳). بر همین اساس، اولاً عباراتی نامناسب و سخنانی ناروا به برخی از علما نسبت داد؛ مانند اینکه: محی‌الدین ابن عربی را ممیت‌الدین، و «فتوحات» وی را «حتوفات» نامید، و او را کافر و ملحد خواند و عبارات او را مزخرفات شمرد، و فیض کاشانی را اهل غی و ضلال دانست و به جای ملامحسن به او لقب ملامسیء داد. وی صدر المتألهین را کافر می‌دانست و می‌گفت که عبارت صدر المتألهین «بسیط الحقیقه کل الأشياء» لفظاً و معنأ باطل است (تنکابنی، ۱۳۸۹ق، ص ۵۳). وی این بزرگواران را مخالف طریقه اهل بیت^{علیهم السلام} پنداشت که «أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً»، و خود را اهل کشف و شهود (احسائی، ۱۳۵۵ق، ج ۳، ص ۲۱۸) و معاینه و موافق طریقه اهل بیت عصمت^{علیهم السلام} انگاشت (حسینی تهرانی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۱۸۳) و ثانیاً، با اظهار بعضی از عقاید و برداشت‌های فلسفی - عرفانی خود، باعث شد عده‌ای از فقیهان و متکلمان، همچون حاج ملامحمد تقی برغانی قزوینی، معروف به «شهید سوم»: آقاسید مهدی فرزند صاحب ریاض؛ حاج ملامحمد جعفر استرآبادی: آخوند ملا آقا دربندی، مؤلف کتاب *اسرار الشهادة؛ شریف العلماء مازندرانی* (استاد شیخ مرتضی انصاری): آقاسید ابراهیم قزوینی، مؤلف کتاب *صواب‌الاصول*؛ و شیخ محمد حسین، صاحب *فصول*، با او به مخالفت برخیزند؛ تا جایی که برخی به «کفر» او شهادت دادند (تنکابنی، ۱۳۸۹ق، ص ۴۴).

عقیده و باور شیخیه در مورد جایگاه و نقش امامت در عالم تکوین

شیخ/احمد در بیانات و کتب خویش، توجه وافری به مسائل مربوط به امامت، از جمله اثرگذاری امام^{علیهم السلام} در عالم خلق داشته است، به گونه‌ای که در این راستا شرحی مبسوط بر زیارت جامعه کبیره نگاشته است. از نگاه/احسائی راه تحصیل معارف، منحصر در توسل به معصومان^{علیهم السلام} و مراجعه به آثار آنان است. وی در ذیل تفسیر عبارت

خدا و آنها نیست، مگر آنکه آنان بنده هستند، و خداوند به سبب آنها به بندگان ظهور می‌دهد و...» (احسائی، ۱۳۵۵ق، ج ۱، ص ۲۳؛ ج ۲، ص ۳۹). او در تشریح عبارت «وَأَرْكَانًا لِتَوْحِيدِهِ» ائمه را به وضوح علل اربعه بیان کرده و می‌گوید که تأثیر در وجود، متوقف بر خود آنهاست: «لا یری و لا یجد المستدل مؤثراً فی الوجود إلا الله وحده لا شریک له، فهذا التوحید رکنه الأیمن و جانبه الأقوی هم غَیْبُهُمُ السَّلَام، لآتَهُمُ عَضْد لِقَبُولِ الإِجَادِ فِی الْأَسْبَابِ وَ الْمَوَادِّ وَ الْقَوَابِلِ وَ الْغَايَاتِ...، فَلَمَّا كَانُوا هُمُ الْعِلَلُ الْأَرْبَعِ وَ التَّأْثِیرِ فِی الْوُجُودِ مُتَوَقِّفٌ عَلَيْهَا، كَانَتِ التَّأْثِیرُ أَمَّا تَقَوُّمَتْ بِهِمْ» (احسائی، ۱۳۵۵ق، ج ۴، ص ۷۸ و ۱۹۹). یعنی مؤثری در وجود مخلوقات غیر از خداوند نه دیده می‌شود و نه یافت می‌شود، و این همانا توحیدی است که رکنش در امان بودن و جنبه قدرتش وجود اهل بیت است؛ چراکه آنها بازوان و عاملان مؤثر در ایجاد و خلق اسباب و علل، مواد، تأثیرپذیری، و اهداف و... هستند، پس ایشان علت‌های چهارگانه‌اند و تأثیرگذاری در وجود، متوقف بر ایشان است، یعنی تأثیر توسط ایشان قوام پیدا کرده است.

او در ادامه در ذیل شرح جمله «وَمَعْدَنَ الرَّحْمَةِ» برای تأیید مطلب خود از آیه شریفه «وَمَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضْدًا» (کهف: ۵۱) را نقل می‌کند و می‌گوید: خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: من همراه‌کنندگان را برای خود دستیار و کمک نمی‌گیرم، این جمله مفهوم دارد و مفهوم آن چنین است که از هادیان و راهنمایان کمک می‌گیرم! (خدایی، ۱۳۸۲، ص ۹۸).

به اعتقاد وی پیشوایان معصوم واسطه فیض خدا هستند؛ یعنی، پس از آنکه خداوند آنان را خلق کرد، ایشان به اذن و مشیت الهی، موجودات دیگر را آفریدند. معصومان محل مشیت و اراده خداوند هستند و اراده آنان به اراده اوست. از این‌رو، آنان علت‌های فاعلی موجودات جهان‌اند (احسائی، ۱۳۵۵ق، ج ۴، ص ۹۱).

شیخ محمد تنکابنی می‌نویسد: «شیخ احمد می‌گوید: خلق کردن خداوند، عالم را، و خلق کردن امام، عالم را، مانند این آیه خواهد بود: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بَايِدِهِمْ» و ائمه یدالله می‌باشند... چرا استبعاد در خالقیت ائمه می‌نمایند و حال آنکه «تبارک الله احسن الخالقین» گواه بر آن است که بجز خداوند، خالق دیگر هست، و قول خدای تعالی در باب حضرت عیسی روح الله «وَاذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ»، شاهد این معناست و قول امیرالمؤمنین «أنا

لجميع الاجسام كان محيطاً بجمعها... أن عقله علة العقول، و روحه علة الارواح، و نفسه علة النفوس...» «جسد شریف رسول خدا علت و دلیل وجود همه اجساد است و جسم شریفشان علت وجود همه اجسام؛ لذا به همه آنها احاطه کامل دارند... همانا عقل رسول اکرم علت علت همه عقول و روح ایشان علت همه ارواح و نفس ایشان علت همه نفوس عالم می‌باشد» (رشتی، ۱۴۲۱ق، ص ۴۴). و همچنین محمدکریم‌خان کرمانی که نامورترین شاگرد سیدکاظم رشتی است، در کتاب *ارشاد العوام* خود که به زبان فارسی است، در جلد اول، در خصوص موضوع علیت اربعه حضرات معصومان بحثی تفصیلی را ارائه کرده است (کرمانی، ۱۲۶۳، ص ۲۳۶-۳۵۰). البته ایشان در آثار دیگر خویش نیز به این امر پرداخته است؛ از جمله در مجموعه الرسائل شماره ۶۸ که مشتمل بر پنج رساله است، در دو نقطه از آن، توضیح علل اربعه بودن ائمه برای خلقت را وجهه همت خویش قرار داده است (کرمانی، ۱۳۵۱ق، ص ۲۵-۴۰ و ۴۶۱-۴۶۶).

باید دانست که در مباحث فلسفی، هریک از این اقسام چهارگانه، تعاریف مشخصی داده که همگی نقش علت معده بودن دارند و بیانگر وجه و جنبه نیازمندی پدیده به علت حقیقی است. احسائی به استناد مضامین حدیثی، کمال هریک از چهار جنبه علیت را در وجود پیامبر و امامان نشان می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که آنان «علل اربعه کائنات» هستند (احسائی، ۱۳۵۵ق، ج ۳، ص ۲۹۶-۳۹۸؛ ج ۴، ص ۴۷ و ۴۸، ۷۸-۸۰؛ کرمانی، ۱۳۵۱ق، ص ۳۲۳)؛ و چنین اذعان می‌کند که «خداوند حضرت محمد را آفرید که نور او روشنائی بخش شد، حتی عمق اکبر را پر نمود و از آن مواد اشیاء اعم از: غایب و حاضر، مادی و غیرمادی، جوهر و عرض را آفرید و چون علی را آفرید، نور او نیز روشنگر شد، تا اینکه عمق اکبر را مملو ساخت و از آن نور صورت اشیاء، اعم از غایب و حاضر، مادی و غیرمادی، جوهر و عرض را آفرید. پس نتیجه اینکه ماده پدر است و صورت مادر؛ و مقصود از حدیث معروف که پیامبر فرمود: «من و علی پدر و مادر این امت هستیم» همین است» (احسائی، ۱۳۵۵ق، ج ۱، ص ۴۰ و ۶۲).

وی در کتاب شرح زیارت جامعه کبیره خود در ذیل شرح جمله «وَمَوْضِعَ الرَّسَالَةِ» چنین می‌گوید: «علت مادی تمامی آفریده‌ها، شعاع انوار ائمه است که خداوند از آنان در آفرینش مخلوقات خود کمک گرفت. همه مخلوقات خدا کلمات او هستند و ائمه هم معدن کلمات اویند و جلوه‌های خداوند می‌باشند. کوچک‌ترین فرقی بین

(طباطبائی، ۱۴۲۸ق، ص ۱۱۲). این علل چهارگانه، همیشه و برای هر موجودی باید حاضر شوند تا شیء مدنظر ایجاد شود، و به عبارت دیگر تحقق هر موجودی متوقف بر این چهار علت است:

- علت فاعلی: یعنی آنچه افاضه وجود به معلول کرده و آن را تحقق می‌دهد؛ یعنی علتی که موجود را از نیستی به هستی می‌آورد (طباطبائی، ۱۴۲۸ق، ص ۱۱۶؛ شیروانی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۳۰۴).

- علت مادی: در واقع همان ماده و مواد تشکیل‌دهنده هر چیزی محسوب می‌شود، و به عبارت فنی و دقیق‌تر، علت مادی همان چیزی است که هر چیز مرکبی (نوع مرکب) از آن به همراه یک صورتی ایجاد شده، که در واقع وجود و تحقق یافتن هر چیزی متوقف بر آن است (طباطبائی، ۱۴۲۸ق، ص ۱۲۳).

- علت صوری: همان صورت هر جسم و شکل ظاهری آن است، و به عبارت فنی‌تر، علت صوری (آنچه که علت شیئیت و هویت شیء است) هر شیء عبارت است از انضمام آن صورت با ماده؛ زیرا لزوماً تحقق هر شیئی متوقف بر این امر می‌باشد و هیچ شیئی بدون صورت نخواهد بود (طباطبائی، ۱۴۲۸ق، ص ۱۱۶).

- علت غایی: هدف نهایی‌ای است که هر کسی در انجام کارها دنبال می‌کند، و در واقع، آنچه که باعث انجام کار است را علت غایی گویند؛ به عبارت فنی‌تر، علت غایی همان کمال اخیر است که فاعل در فعل خود به آن توجه دارد. حال اگر آگاهی فاعل در فاعلیت او مؤثر باشد، آن غایت، مقصود فاعل در فعلی است که انجام می‌دهد؛ و اگر علم در فاعلیت فاعل تأثیری نداشته باشد، غایت همان منتهای فعل خواهد بود (طباطبائی، ۱۴۲۸ق، ص ۱۱۸).

ارتباط علل اربعه با علت‌العلل

همان‌گونه که اشاره شد، هریک از این علت‌های چهارگانه در تحقق هر پدیده‌ای نقش دارند و برای آن ضروری می‌باشند، و به سهم خود در تحقق و ایجاد پدیده‌ها دخیل و سهیم می‌باشند. براین اساس، می‌توان گفت که انسان و برخی موجودات نیز می‌توانند نقش علت فاعلی، غایی و... داشته باشند، اما سؤال محوری آن است که نقش و جایگاه آن علت در عالم هستی چگونه است؟

قبل از پرداختن به این سؤال اساسی، لازم است که رابطه هریک از علل چهارگانه با یکدیگر معین شود و سپس به تبیین جایگاه هریک از این علل با علت‌العلل پرداخته شود. باید گفت که به

خالق السموات و الأرض» دلیل بر این مطلب است و اینکه اگر خداوند کسی را خلق کند که او آسمان و زمین را به اذن او خلق کند و قدرت آن را داشته باشد، این دخل در لطف و أدل بر کمال قدرت خداست و مردم بیشتر اذعان به این معنا می‌کنند. همین تقریر را این فقیر (تتکابنی) مؤلف کتاب *قصص العلماء* از حاج سیدکاظم رشتی [از شاگردان شیخ/احسائی و جانشین او] شفاهاً شنیدم؛ چون مدتی به مجلس درس او حاضر می‌شدم...» (تتکابنی، ۱۳۸۹ق، ص ۴۸). مرحوم حاج آقا رضا همدانی هم همین مطلب را به شیخ و سیدکاظم رشتی و حاج محمدکریم‌خان کرمانی نسبت داده است (همدانی، ۱۳۶۵، ص ۵). خلاصه اینکه به اعتقاد شیخ/احمد/احسائی، معصومان^ع از آنجاکه محل مشیت و اراده خداوند هستند و اراده آنان، اراده خداست؛ بر این اساس علت‌های فاعلی موجودات جهان می‌باشند (فرمانیان، ۱۳۸۹، ص ۱۷۸)؛ و از سوی دیگر، به علت اینکه مواد موجودات از شعاع انوار و وجودات معصومان^ع هستند؛ علل مادی آفرینش نیز محسوب می‌شوند. همچنین علل صوری بودن معصومان^ع به این دلیل است که صورت‌های اشیاء از صورت‌های مقامات و حرکات و اعمال آنها پدیدار می‌گردد. البته صورت مؤمنان همانند صورت معصومان^ع و صورت کافران مخالف صورت آنان است (برنجکار، ۱۳۷۸، ص ۱۴۳). در نهایت معصومان^ع علت غایی عالم‌اند؛ زیرا اگر آنها نبودند چیزی خلق نمی‌شد و خلقت موجودات به خاطر خلقت معصومان^ع است (احسائی، ۱۳۵۵ق، ج ۴، ص ۶۸؛ ج ۱، ص ۲۰۳؛ ج ۳، ص ۴۷؛ کرمانی، ۱۳۵۱ق، ص ۳۲۳). از سوی دیگر، شیخ با استناد به احادیثی همچون: «تَحْنُ صَنَائِعُ اللَّهِ وَ الْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹، نامه ۲۸)، حتی پا را از آنچه که تا به حال بیان شده، فراتر نهاده است و بندگان خدا (مردم) را در مقام فرمانبرداری، عبد و بندگان ائمه^ع دانسته است (احسائی، ۱۳۵۵ق، ج ۴، ص ۶۸؛ ج ۱، ص ۸۷) و اذعان کرده که «این مطلبی است که ائمه^ع به کتمان آن امر کرده‌اند، و به همین جهت صریحاً مطرح نفرموده‌اند» (احسائی، ۱۳۵۵ق، ج ۱، ص ۹۸).

معانی علت‌های چهارگانه (علل اربعه)

در کتب فلسفی این مطلب به ثبوت رسیده که موجود شدن هر چیزی و همین‌طور بقای آن، نیازمند چهار علت است، اگر یکی از آنها خلل پیدا کند، شیء موردنظر وجود خارجی پیدا نخواهد کرد

ر.ک: طباطبائی، ۱۴۲۸ق؛ همو: ۱۴۲۲ق؛ مصباح، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۲۸؛)؛ کما اینکه قرآن کریم نیز به این مسئله متعدد اشاره کرده است: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (بقره: ۲۵۵) و «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا» (انعام: ۵۹). پس باید نتیجه گرفت که ارتباط علت‌های چهارگانه با علت‌العلل، در واقع از سنخ ارتباط «رابط» با «مستقل» است؛ یعنی جایگاهی مآذونه و غیر مستقل برای این علت‌های چهارگانه ثابت است که بدون خواست و اراده علت‌العلل، آنها هیچ نقش و اثر بخشی نخواهند داشت.

نقد و بررسی نظریه شیخیه در دو حیطة دلایل عقلی و نقلی

با توجه به آنچه که در مورد انواع علت و نحوه ارتباط علت‌های چهارگانه با یکدیگر و همچنین رابطه آنها با علت‌العلل، بیان شد، روشن می‌شود این تصور که «ائمہ» علت‌های چهارگانه عالم می‌باشند، اشکالات متعددی را دربر خواهد داشت، که هرگز قابل دفاع نیست و مخالف عقل و نقل می‌باشد. چه اینکه اگر قرار باشد ائمہ از این زاویه و با این تبیین شیخیه، علت فاعلی، غایی، صوری و مادی عالم باشند و به تعبیر شیخ/حسائی «کمک کار خدا در امر خلقت» باشند؛ به‌طور کلی، مباحثی همچون توحید در خالقیت، ربوبیت و... نقض خواهد شد؛ چراکه واجب‌الوجودی که به‌عنوان خداوند عالم اثبات می‌شود، هیچ‌گونه نیاز و نقصی ندارد و محتاج کمک دیگران نیست. علاوه بر این، خود اهل‌بیت مخلوق او هستند و وجود خود را تماماً از وی گرفته‌اند. پس قطعاً نیازمندی و احتیاج خداوند کاملاً پنداری غلط و موهوم خواهد بود؛ چراکه با آیاتی همچون «اللَّهُ الصَّمَدُ» (اخلاص: ۲) و «لَا شَرِيكَ لَهُ» (انعام: ۱۶۳) منافات دارد. البته اشاره خواهد شد که چون محصول باورهای شیخ احمد، عدم توحید بالذات حضرت حق بوده، براین‌اساس خداوند را حقیقتی نیازمند تصور کرده است.

مطابق دیدگاه/حسائی، چون شعاع نور ائمہ اساس و علت مادی همه عوالم خلقت است؛ پس باید آن شعاع نیز مادی و جسم باشد. اما ماده و جسم نیازمند جا و مکان است و آیا آن مکان قبل از شعاع نور آنها بوده یا بعد از آنها؟ و یا اصلاً نبوده است؟ اگر آن شعاع لامکان است، مگر می‌شود چیزی حادث و مادی باشد، اما مکان نداشته باشد؟ طبق آنچه در تعریف علت مادی بیان شد، معنای علت

حسب نسبتی که بین علل چهارگانه با خود معلول در نظر گرفته می‌شود، علت‌های مادی و صوری را «علت‌های داخلی» و علت‌های غائی و فاعلی را «علت‌های خارجی» می‌نامند؛ زیرا علت مادی و علت صوری خارج از حقیقت معلول نیستند؛ چراکه ماده یا علت مادی، حامل استعداد شیء است و صورت یا علت صوری مناط فعلیت معلول است؛ یعنی معلول در مرحله قوه و استعداد، «ماده» نامیده می‌شود و همان معلول در مرحله فعلیت، «صورت» نامیده می‌شود. پس هریک از ماده و صورت دو مرحله از یک واحد می‌باشند، یعنی علت مادی در مرحله قبل از علت صوری، حامل قوه و استعداد معلول و علت صوری در مرحله بعد از علت مادی مناط فعلیت معلول است، پس رابطه دو علت داخلی، یعنی علت مادی و علت صوری، از نوع رابطه دو مرحله از یک واقعیت است (مطهری، ۱۳۵۸، ص ۴۰۹). در مورد اینکه رابطه علت غائی و علت فاعلی چیست؟ پاسخ آن است که علت غائی و علت فاعلی نیز مانند علت مادی و علت صوری نوعی وحدت دارند؛ به این معنا که در برخی از موارد، فاعل به‌منزله [ماده] غایت و غایت به‌منزله صورت فاعل است؛ پس علت غائی مکمل و متمم علت فاعلی است. مطلب دیگر آنکه صورت ذهنی غایت را اگر با قوای علمی فاعل بسنجیم، بالضروره نسبت آنها همانند نسبت ماده و صورت است؛ ولی اگر با قوای شوقیه و محرکه فاعل بسنجیم، دیگر نسبت آنها نسبت ماده و صورت نیست، بلکه نسبت فاعل به فعل است (مطهری، ۱۳۵۸، ص ۴۱۷). اما در رابطه با ارتباط این علل با علت‌العلل نیز باید توجه داشت که چون عالم هستی، دار علت و معلول است، لذا هیچ پدیده‌ای بدون علت، موجود نمی‌شود و بسیاری از موجودات بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و در واقع علت برای پدیده‌های متعدد می‌شوند؛ و آنچه به‌عنوان جواب برای مسئله اساسی و ارتباط این علل با علت‌العلل می‌باشد، این نکته است که هیچ علت و معلولی در این نظام هستی، شأنت استقلال و امکان بالذاتی ندارد، و هر آنچه که به‌عنوان علت شناخته می‌شود، در واقع علل مُعَدّه (و معدّات) می‌باشند و علیت و اثربخشی آنها مآذونه است، و هرگز از خود استقلال بالذات ندارند، و امکان آنها امکان بالغير است و تنها خداوند تبارک و تعالی (واجب‌الوجود بالذات) است که علت‌العلل و فاعل مستقل بالذات محسوب می‌شود، و هرآنچه که اتفاق می‌افتد همه و همه به اذن و مشیئت و اراده او انجام می‌پذیرد (برای مطالعه بیشتر،

به مسئله ولایت و هدایت اختصاص ندارد، بلکه همه صفات کمال را شامل می‌شود. همه موجودات در تمام شئون خود، نیازمند خداوند هستند و تنها اوست که بی‌نیاز مطلق است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر: ۱۵)؛ ای مردم شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز ستوده است (ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۳، ص ۱۴۹). همچنین علما و حکمای بسیاری بر این مطلب تصریح کرده‌اند، و بر این نکته اساسی، که إشکال کلیدی نظریه شیخیه نیز محسوب می‌شود، پافشاری و تأکید فراوان کرده‌اند. از جمله، امام خمینی^ع در این زمینه تصریح می‌کنند که وجود موجودهای امکانی دیگر، به واسطه وجودهای نورانی ائمه^ع نشئت گرفته است و آنان در حقیقت واسطه فیض الهی به خلق هستند: «انهم وسائط بین الحق و الخلق و روابط بین الحضرة الوحدة المحضة و الکثرة التفصیلیة و فی هذه الفقرة بیان وساطتهم بحسب اصل الوجود و کونهم مظهر الرحمانیة التي هی مفیض اصل الوجود... فیهم یتَمَّ دائرة الوجود و یتظهر الغیب و الشهود و یتجرى فیض فی النزول و الصعود»؛ آنها واسطه‌های میان حضرت حق و مخلوقات و رابط‌های میان مقام وحدانیت محض و کثرت‌های متعدد می‌باشند، و در این جایگاه واسطه بودن آنها براساس اصل وجودشان است، که مظهر و جلوه رحمانیت خدایی هستند، که عنایت‌کننده اصل وجود است... پس در آنها وسعت وجودی کامل شده است و با آنها غیب و آشکارا، پدیدار می‌گردد و عنایت الهی در سیر نزول و صعود با آنها جاری می‌شود» (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۷۸؛ همو، ۱۳۷۴، ص ۷۴). امام راحل در ادامه متذکر می‌شود که چون مقام و قدرت ائمه اطهار^ع و همچنین پیامبر اسلام^ص در طول قدرت الهی قرار دارد، و حیثیت استقلالی ندارد، لذا از سنخ «تفویض» باطل و محال محسوب نمی‌شود (موسوی خمینی، ۱۳۷۱، ص ۵۵۰).

ایشان درباره نقش ولایت تکوینی امامان^ع در اداره عالم می‌نویسد: «نوسط نفس شریف ولی کامل و امام هر عصر و قطب هر زمان، تغییرات و تبدیلات در عالم طبع واقع شود. بنابراین، هریک از جزئیات طبیعت را خواهد بطیئ الحریکه کند، و هریک را خواهد سریع کند، و هر رزقی را خواهد توسعه دهد، و هریک را خواهد تضییق کند. و این اراده، اراده حق است، و ظل و شعاع اراده ازلیه و تابع فرامین الهیه است؛ چنانچه ملائکه الله نیز از خود تصرفی ندارند و تصرفات همه، بلکه تمام ذرات وجود، تصرف الهی و از آن لطیفه غیبیه الهیه است - «فَأَسْتَقِيمُ كَمَا

مادی آن است که وجود آن (علت مادی) ماده برای چیزی باشد که ایجاد می‌شود. در این فرض - و بر اساس قول شیخ/حمد - وجود هر چیزی در این عالم متوقف بر ماده (وجود مادی ائمه^ع) خواهد بود. اما سؤال می‌شود که آن ماده چگونه ماده اول شده است؟ اگر گفته شود: خداوند آن را خلق کرده است، مطلوب ما ثابت است؛ زیرا مشخص می‌شود که این خداوند است که به‌خودی‌خود، آن را ایجاد کرده، و علت‌های سه‌گانه نیز در مورد خداوند ثابت و صحیح خواهد بود. ولی اگر گفته شود که علت مادی حقیقت محمدیه است؛ آن‌گاه با آنچه که در روایات آمده مخالف می‌باشد؛ چراکه در روایات متعدد، مخالف این بیان ذکر شده است، برای نمونه: «قَالَ أَبَا جَعْفَرٍ^ع: إِنْ اللَّهُ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَى عَلِيِّينَ - وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقْنَا وَ خَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوَى إِلَيْنَا لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خَلَقْنَا» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۳۹۰)؛ امام باقر^ع فرمودند: به‌راستی خدا ما را از اعلا علیین آفریده و دل شیعیان ما را از مایه خلقت ما آفریده و تشنان را از فروتر آفریده، پس دلشان در هوای ماست؛ زیرا از همان آفریده شدند که ما آفریده شدیم.

«أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ع قَالَ إِنْ اللَّهُ خَلَقَنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْقَرَابَةِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ تَجُنُّ إِلَيْنَا» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۳۸۹)؛ امام صادق^ع فرمودند: خدا ما را از علیین آفرید و ارواح ما را از بالاتر آن آفرید و ارواح شیعیان ما را از علیین آفرید و پیکرشان را پایین آن آفرید، پس قرابت میان ما و آنها از این جهت است و دل‌های ایشان مشتاق ماست.

البته باید اذعان کرد که روایات بسیاری در تعیین و تبیین نقش ائمه معصومان^ع وجود دارد که به طور شفاف ولایت و سرپرستی تکوینی، تشریحی و هدایت درونی را اثبات می‌کند؛ زیرا امام^ع علاوه بر اینکه در حوزه تشریحی و زعامت سیاسی و تربیت اخلاقی، بر مسلمانان ولایت دارد، از ولایت تکوینی و هدایت درونی نیز برخوردار است؛ و این، به دلیل مقام والای اوست. امام^ع از این نظر نیز خلیفه پیامبر^ص است؛ زیرا همه پیامبران دارای ولایت تکوینی و هدایت درونی بوده‌اند، اما پوشیده نماند که ولایت تکوینی و هدایت درونی و نیز ولایت و هدایت تشریحی پیامبران نیز، تجلی ولایت و هدایت تکوینی و تشریحی خداوند است؛ با این تفاوت که ولایت بالذات، مخصوص خداست: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (شوری: ۹). این حکم،

امرت» (هود: ۱۱۲) (موسوی خمینی، ۱۳۷۰، ص ۳۲۷).

امام راحل در تکمیل و تشریح بیشتر این مطلب به صراحت می‌فرماید: «و تفویض امر عباد به روحانیت کامله‌ای که مشیتش فانی در مشیت حق و اراده‌اش ظل اراده حق است و اراده نکند مگر آنچه را حق اراده کند و حرکتی نکند، مگر آنچه که مطابق نظام اصلح است، چه در خلق و ایجاد و چه در تشریح و تربیت، مانع ندارد، بلکه حق است و این حقیقتاً تفویض نیست» (موسوی خمینی، ۱۳۷۱، ص ۵۵۰) و بلکه باز در مرتبه‌ای بالاتر به مواردی خاص همچون امانه و احیاء و... مثال زده است و تفویض (از دیدگاه شیخیه) را ابطال کرده، و چنین می‌گویند که «باید دانست در «تفویض» مستحیل، که مغلولیت یدالله و تأثیر قدرت و اراده‌ی عبد باشد مستقلاً بین عظام امور و صغائر آن به هیچ‌وجه فرقی نیست. چنانچه احیاء و امانه، ایجاد و اعدام، قلب عنصری به عنصری، تفویض به موجودی، نتواند بود. ... تمام ذرات کائنات مسخر در تحت اراده‌ی کامله‌ی حق، و به هیچ‌وجه و در هیچ کاری استقلال ندارند؛ و تمامت آنها در وجود و کمال وجود، در حرکات و سکنات، در اراده و قدرت، و سایر شئون محتاج و فقیر، بلکه فقر محض و محض فقرند. چنانچه با قیومیت حق و نفی استقلال عباد و ظهور و نفوذ اراده‌ی الله و سر بیان آن نیز ما بین امور عظیمه و صغیره هیچ فرقی نیست، ... همین طور اگر ولی کامل و نفس زکیه قویه‌ای، از قبیل نفوس انبیا و اولیا، قادر بر اعدام و ایجاد و امانه و احیاء به اقدار حق تعالی باشد، تفویض محال نیست (بالاستقلال نیست) و نباید آن را باطل شمرد» (موسوی خمینی، ۱۳۷۱، ص ۵۵۱).

آیت‌الله جوادی آملی نیز در ذیل عبارت «أركاناً لتوحيد» بدین مطلب تصریح دارند و چنین می‌نویسد: «انسان‌های کامل که خلیفه خدا و مجرا و مجالای فیض او هستند، رابط غیب و شهودند؛ زیرا سبب بهره‌مندشدن موجودات از فیض وجود می‌گردند. به بیان دیگر، اگر آنها نمی‌بودند پیوندی میان خدا و مخلوقات نبود و فیوضات خداوند مجرا و مجالایی پیدا نمی‌کرد؛ یعنی هیچ چیز خلق نمی‌شد، در نتیجه قدرت خدا و یگانگی او هیچ‌گونه ظهور و بروزی نمی‌داشت. در دعای روزهای ماه رجب که از توقیعات حضرت ولی عصر^ع است، این حقیقت بدین صورت بیان شده است: «فَجَلَّتْهُمْ مَعَانٍ لِكَلِمَاتِكَ وَ أَرَكْنَا لِتَوْحِيدِكَ وَ آيَاتِكَ... فَبِهِمْ مَلَأَتْ سَمَاوَاتِكَ وَ أَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»؛ یعنی با آن خلفا و وسایط فیض خود، آسمان و زمین را از موجودات گوناگون پر کردی

و بدین گونه روشن شد که الهی جز تو نیست؛ چون اولاً، جایگاه خود آنها در نظام خلقت خلافت و وساطت در فیض است؛ نه الوهیت. ثانیاً، تنها از ناحیه تو عهده دار خلافت اند؛ نه غیر تو، پس الوهیت در انحصار توست» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۳۰۶). همچنین در این راستا علامه طهرانی می‌نویسد: «بر اساس باور شیخیه، ولی اعظم باید وجود استقلالی داشته باشد؛ درحالی که این طایفه ندانسته‌اند که ولایت در هر موجودی هست، و آن عبارت است از ارتفاع فاصله و حجاب بین آن موجود و ذات حق؛ و این ولایت در خداوند اصلی است و در همه موجودات تبعی و ظلی و مرآتیی. قرآن کریم، همه موجودات را آیه و آئینه می‌داند، و روایات نیز به هیچ‌وجه مقامی برای امامان به‌عنوان استقلال نمی‌پذیرد، و آن را تفویض و غلط می‌داند. بلکه هر مقام و هر درجه و کمالی را که دارند از خداست، و با خداست، و مال خداست، و آنان نماینده و ظهوردهنده هستند و بس» (حسینی تهرانی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۱۷۹). وی بر این مسئله اساسی، یعنی نقش استقلالی دادن به علت و علیت‌های امکانی، که اشتباه اساسی شیخیه محسوب می‌شود، توضیحات مفصلی داده، و این‌گونه خاتمه می‌دهند که «... و بنابراین، وجود حضرت بقیت‌الله ارواحنا فداه، برای وجود حضرت اقدس حق تعالی، مرآتیت و آیتیت دارد. بنابراین، شناخت و معرفت به آن حضرت نیز باید به‌عنوان آیتیت و مرآتیت شناخت حضرت حق تعالی بوده باشد... در دعاها و مناجات‌ها، مخاطب خداست، از راه آن حضرت، و از سیل و صراط آن حضرت است؛ لهذا اگر به خود آن حضرت هم عرض حاجت کنیم، و او را مخاطب قرار دهیم، باید متوجه باشیم که عنوان استقلال به خود نگیرد، و جامعه استقلال به‌خود نباشد، بلکه عنوان وساطت و مرآتیت و آیتیت پیوسته در ذهن و در مدنظر باشد، و در حقیقت باز هم خداوند را مخاطب قرار داده‌ایم.» (همان، ص ۱۸۰). البته در باب نفی استقلال ذاتی علل امکانی، در کتب فلسفه و حکماء متقدم و متأخر نیز مطالب فراوان است که جملگی بر نفی استقلال ذاتی موجودات اتفاق نظر دارند و همگی بر این نکته تأکید کرده‌اند که باورهایی از سنخ باورهای شیخیه، منجر به نفی توحید افعالی، ربوبی و... خداوند تبارک و تعالی خواهد شد (ر.ک: حلی، ۱۴۲۴ق، ص ۴۰۴-۴۰۹؛ سبحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۴۳-۴۵ و ۶۰-۶۲؛ سبحانی، ۱۴۲۸ق، ص ۶۰؛ صافی گلپایگانی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۷۴-۷۵؛ ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۸الف، ص ۷۹-۸۰).

اشکال بعدی بر باور شیخ/حمد که می‌گوید: «علت مادی تمامی آفریده‌ها شعاع انوار ائمه^ع است، خداوند از آنان در آفرینش مخلوقات خود کمک گرفت، و...» (احسائی، ۱۳۵۵ق، ج ۴، ص ۶۸؛ ج ۱، ص ۲۰۳؛ ج ۳، ص ۴۷) نیز باطل و مردود است؛ چراکه در قرآن نیز علت غایی خلقت، شناخت خداوند و معرفت به او، و در نهایت لقاء و وصول به حضرت حق بیان شده است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶)، «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق: ۶)، «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (کهف: ۱۱۰) و «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶) که این مطلب نیز دلیل بر بطلان سخن شیخ/حمد در این باره است که علت و هدف غایی خلقت ائمه^ع باشند! اما از روایاتی همچون «قَالَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ^ع نَحْنُ وَوَلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ وَ خَزَنَةُ عِلْمِ اللَّهِ وَ عَيْبَةُ وَحْيِ اللَّهِ وَ أَهْلُ دِينِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا نَزَلَ كِتَابُ اللَّهِ وَ بِنَا عِبَادَ اللَّهِ وَ لَوْلَا مَا عَرَفَ اللَّهُ وَ نَحْنُ وَرَثَةُ نَبِيِّ اللَّهِ وَ عَيْرَتُهُ» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۶، ص ۲۴۷) و «... و بعبادتنا عبدالله عزوجل و لولانا ما عبدالله» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۱۹۳) که در این زمینه وجود دارد، و از اقسام علت و ارتباط و جایگاه هر یک در تأثیرگذاری خویش، به دست می‌آید که، امام در جهان، دو نقش فاعلی عام و خاص دارد؛ نقش فاعلی خاص، مربوط به تصرفات ویژه‌ای است که در مواقع و مواردی خاص در عالم طبیعت اعمال می‌کند و کارهای خارق‌العاده‌ای را برای اثبات مقام الهی خود یا مقاصد و مصالح الهی دیگری انجام می‌دهد. نقش فاعلی عام نیز به نظام کلی جهان مربوط است؛ بدین صورت که او مظهر و مجرای مشیت و قدرت خداوند در نظام عالم است (ربانی گلیپایگانی، ۱۳۸۸ب، ص ۲۷). در حقیقت در فرازهای زیارت جامعه، همچون «الدعاه الی الله، الادلاء علی مرضات الله، معدن الرحمه، ارکان البلاد، و آثارکم فی الآثار، بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض و...» که شیخ/حمد از آنها برای اثبات دعوی خود بهره برده، باید دقت داشت که اولاً، این فقرات اشاره به سببیت تکوینی اهل بیت^ع و نقش سببی و فاعلی آنها در مورد عالم طبیعت دارند، که حتی اگر اسباب و عوامل فراطبیعی دیگری نیز در برپایی نظام طبیعت مؤثر باشند - همچون فرشتگان که در حوادث طبیعی نقش سببی و فاعلی دارند «فَالْمُدْبِرَاتُ أُمَّرًا» (نازعات: ۵) - باز وجود اهل بیت^ع نیز در مورد آنها تأثیر سببی و فاعلی دارد؛ در نتیجه تأثیر سببی و فاعلی اهل بیت پیامبر کل عالم آفرینش را فرا گرفته است (ربانی گلیپایگانی، ۱۳۸۸ب، ص ۲۷). ثانیاً، آنچه حائز اهمیت و نقطه عطف محسوب

اشکال بعدی بر باور شیخ/حمد که می‌گوید: «علت مادی تمامی آفریده‌ها شعاع انوار ائمه^ع است، خداوند از آنان در آفرینش مخلوقات خود کمک گرفت، و...» (احسائی، ۱۳۵۵ق، ج ۳، ص ۲۹۶-۲۹۸؛ ج ۴، ص ۴۷ و ۴۸ و ۷۸-۸۰؛ کرمانی، ۱۳۵۱ق، ص ۳۲۳)، آن است که ماده و صورت تنها در اجسام مادی قابل تصور است، ولی در مجردات، مانند: فرشتگان و عالم ارواح، قبل و بعد از خلقت، نه نیازی به ماده دارند و نه صورت؛ زیرا به‌طور کل مجردات (همان گونه که از نامشان پیداست) خالی و جدای از ماده و (به تبع از) صورت هستند (طباطبائی، ۱۴۲۲ق، ص ۲۹۴). حال سؤال اینجاست که چگونه در خلقت مجردات که بی‌نیاز از ماده هستند، و یا در خلقت مادیات و اجسام که به‌اصطلاح اجسام کنیف نامیده می‌شوند، از ائمه^ع و شعاع آنها کمک گرفته شده است؟ به عبارت دیگر، مگر از نور که منشأ روشنایی است، ظلمت و تاریکی ایجاد خواهد شد؟ و یا اگر گفته شود که از شعاع وجودی ائمه^ع فقط در خلقت برخی از موجودات بهره گرفته شده است، قول شیخ/حمد که گفت: «ائمه بازوان خداوند هستند» زبرسؤال خواهد رفت! باید اذعان کرد که همگان - حتی شیخ/حمد - قبول دارند که نور ائمه پاک بود و خودشان طاهر و مطهر بودند. حال چگونه می‌شود که کافران، پلیدان، ابلیس و موجودات پست مرکب از مادیات نیز از شعاع نور آل محمد^ع باشند و تمامی آنها به شکل حضرت علی^ع (احسائی، ۱۳۵۵ق، ج ۱، ص ۱۳) محقق شوند؟! (خدایی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۰-۱۳۵). اما به دور از تعابیر عرفانی و ذوقی، تا آنجایی که معلوم است، نه صحرا، نه کوه و نه دریا، نه آسمان و... به شکل و سیمای هیچ‌یک از ائمه^ع نیستند و نکته مهم و دقیق آن است که از اشعه و نور نیز، نه خاک و نه سنگ و... ساخته نمی‌شود؛ زیرا نور نمی‌تواند حرکت و سیر قهقریایی داشته باشد! (خدایی، ۱۳۸۲، ص ۱۳۶)، و نور، تولیدکننده ظلمت و تاریکی نخواهد بود، بلکه تاریکی و ظلمت چیزی جز عدم وجود نور نیست و مفهومی وجودی ندارد (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۲۲ق، ص ۲۹۴). قرآن به صراحت می‌گوید که: ما انسان را از خاک آفریدیم: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» (طه: ۵۵)، اما شیخ می‌گوید: خداوند همه چیز را از شعاع اهل بیت^ع آفرید. حال در اینجا گفته قرآن را باید صحیح دانست و یا گفته شیخ را؟! (خدایی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۳). همچنین باید دانست این قول شیخ که گفته است: «معصومان علت غایی عالم‌اند زیرا اگر آنها نبودند چیزی

أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۳۹) (به راستی خدا تبارک و تعالی همیشه یگانه و تنها بود، سپس محمد و علی و فاطمه علیهم السلام را آفرید و هزار دهر درنگ کردند، سپس همه چیز را آفرید و آنان را گواه آفرینش همه چیز ساخت و فرمانبری آنان را بر همه چیز جاری کرد و امورشان را به آنها واگذاشت، پس آنانند که حلال کنند هرچه را خواهند، و حرام کنند هرچه را خواهند و هرگز نخواهند جز آنچه را تبارک و تعالی خواهد) بر این مطلب تصریح دارند (رک: ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۸ب، ص ۲۹).

نتیجه‌گیری

می‌توان نتیجه گرفت که تفکرات شیخیه خالی از غلو نیست، بلکه بر خلاف آیات و روایات می‌باشد. در پاسخ به پرسش اصلی، از بیانات نورانی ائمه اطهار علیهم السلام مشهود گشت که آن بزرگواران دخالتی در خلقت و آفرینش عالم به معنای استقلال و فاعلیت بالذات ندارند و هرگز خود را شریک و کمک‌کننده پروردگار معرفی نکرده‌اند، و اگر چنین بود قطعاً خود آنها این مطلب مهم را بیان می‌کردند و برای هدایت دیگران به آنها اعلام می‌داشتند، و به تبع این نگاه، سؤال فرعی این مسئله نیز مبرهن گردید که فلسفه وجودی آن بزرگواران چیزی جز واسطه‌گری در فیوضات الهی و مجرای تحقق امور الهی و همچنین هدایت بندگان به سوی خداوند و تبیین و اجرای احکام الهی نبوده است، و ایشان هرگز مردم را به سوی خود دعوت نمی‌کردند و از خود به بزرگی یاد نمی‌کرده‌اند، بلکه همواره با تحمل رنج‌ها و محنت‌ها و ظلم و ستم حاکمان ظالم، زمینه هدایت، ترقی، رشد و تکامل انسان‌ها را برای رسیدن به کمال عالی انسانیت فراهم می‌آوردند.

می‌شود آن است که فاعل و مدبر بالذات، خداوند متعال است، و وجود اهل‌بیت علیهم السلام مظهر واسطه فیض، مدیریت و فاعلیت الهی هستند. بر این اساس، جملات «بکم فتح الله...» و «بکم یمسک السماء أن تقع علی الأرض إلا یاذنه» بیانگر نقش فاعلی و سببی اهل‌بیت علیهم السلام در کلیت نظام خلقت می‌باشند؛ زیرا نظام علیت و معلولیتی که در عالم هستی وجود دارد، سرسلسله در این نظام علل طولی پس از خداوند و با اذن وی، انوار مقدس ائمه علیهم السلام هستند و ائمه علیهم السلام در جایگاه واسطه فیض الهی قرار دارند (تحریری، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۲۸۵-۲۸۶؛ ج ۲، ص ۶۶۴-۶۶۷). به عبارت دیگر، علیت امام در نظام طبیعت و در سطحی فراتر، در نظام خلقت، به دو گونه فاعلی و غایی امکان‌پذیر است؛ زیرا اگرچه فاعل و غایت بالذات همه موجودات، وجود خداوند است، ولی چون نظام آفرینش بر اساس علیت و سببیت استوار گردیده است و در حدوث و بقای موجودات و اسباب طبیعی و غیرطبیعی دخالت دارد؛ وجود امام در سلسله علیت فاعلی و غایی جهان قرار دارد. یعنی در قوس نزول، فیض وجود به واسطه او به موجودات می‌رسد، و از طرفی، سیر صعودی و تکاملی موجودات به‌ویژه انسان‌ها، از طریق امام تحقق می‌یابد (ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۳، ص ۱۵۳). همچنین با توجه به نقش فاعلی عام و خاص ائمه علیهم السلام در عالم هستی جمله‌های «بکم یُنزَلُ الْغَيْثُ...» و «بکم ینفَسُ الهم و بکم یکشف الضر» نیز بیانگر نقش سببی و فاعلی اهل‌بیت علیهم السلام در حوادث جزئی عالم طبیعت می‌باشند.

بر این اساس، اهل‌بیت پیامبر علیهم السلام در سطحی بالاتر از سایر عوامل و علل طبیعی و فراطبیعی بر کل اسباب طبیعی و فراطبیعی تأثیر می‌گذارند و ملائکه الهی نیز در این جهت تحت فرمان ایشان هستند (تحریری، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۲۸۵). البته همه این اسباب و علل، به خداوند متعال که مسبب‌الاسباب است، منتهی می‌شود: «قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ» (نساء: ۷۸) و همه این اسباب و علل، سپاهیان حق به‌شمار می‌روند؛ چراکه آیاتی همچون «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ» (مدرثر: ۳۱)؛ «وَمَا تَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (تکویر: ۲۹)؛ «وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (مدرثر: ۵۶) و نیز روایاتی مانند «قال الامام الجواد علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ، ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ، فَمَكَّثُوا أَلْفَ دَهْرٍ، ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا، وَأَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا، وَفَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ، فَهُمْ يَحْلُونَ مَا يَشَاوُونَ، وَ يُحَرِّمُونَ مَا يَشَاوُونَ، وَ لَنْ يَشَاوُوا إِلَّا

.....منابع.....

- نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ترجمه محمد دشتی، قم، امیرالمؤمنین.
- احسائی، احمد، ۱۳۵۵ق، شرح الزیارة الکبیره، کرمان، چاپخانه سعادت.
- برنجکار، رضا، ۱۳۷۸، آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، قم، کتاب طه.
- تحریری، محمدباقر، ۱۳۸۹، جلوه‌های لاهوتی - شرح زیاره جامعه کبیره، تهران، حر.
- تنگابنی، محمدبن سلیمان، ۱۳۸۹ق، قصص العلماء، ترجمه محمدرضا برزگر، تهران، علمی و فرهنگی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۷، ادب فتاویٰ مقربان، قم، اسراء.
- حسینی تهرانی، سیدمحمدحسین، ۱۴۲۶ق، امام‌شناسی، مشهد، نشر علامه طباطبایی.
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۲۴ق، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، شرح جعفر سبحانی، قم، مؤسسه امام صادق.
- خدایی، احمد، ۱۳۸۲، تحلیلی بر تاریخ و عقاید فرقه شیخیه، قم، امیرالعلم.
- ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۹۳، امامت در بینش اسلامی، قم، بوستان کتاب.
- _____، ۱۳۸۸ الف، عقاید استدلالی، قم، هاجر.
- _____، ۱۳۸۸، «نقش فاعلی امام در نظام آفرینش»، انتظار موعود، ش ۳۹، ص ۲۸۸.
- رشتی، سیدکاظم، ۱۴۲۱ق، کشف الحق فی مسائل المعراج، بیروت، دار البلاغ.
- _____، بی تا، شرح خطبه تطنجیه، نسخه خطی، شماره ثبت ۶۱۶۸۸ کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.
- سبحانی، جعفر، ۱۴۱۲ق، الإلهیات علی هدی کتاب والسنة والعقل، قم، مؤسسه امام صادق.
- _____، ۱۴۲۷ق، الملل والنحل، قم، مؤسسه امام صادق.
- _____، ۱۴۲۸ق، المحاضرات فی الالهیات، قم، مؤسسه امام صادق.
- شریف یحیی، الامین، ۱۴۰۶ق، معجم الفرق الاسلامیه، بیروت، دار الاضواء.
- شیروانی، علی، ۱۳۸۸، شرح و ترجمه بدایة الحکمة، چ یازدهم، قم، بوستان کتاب.
- صافی گلپایگانی، لطف‌الله، ۱۳۹۱، امامت و مهدویت، قم، نشر آثار آیت‌الله صافی گلپایگانی.
- صافی گلپایگانی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۲۲ق، نهایة الحکمة، قم، نشر اسلامی.
- _____، ۱۴۲۸ق، بدایة الحکمة، قم، جامعه مدرسین.
- فرمانیان، مهدی، ۱۳۸۹، آشنایی با فرق تشیع، چ دوم، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۲۹ق، اصول کافی، قم، دارلحدیث.
- کرمانی، محمدکریم خان، ۱۲۶۳، ارشاد العوام، کرمان، چاپخانه سعادت
- _____، ۱۳۵۱ق، مجموعه الرسائل، کرمان، مدرسه ابراهیمی
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ق، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفا.
- مدرس چهاردهی، مرتضی، ۱۳۵۱، شیخی‌گری بابی‌گری از نظر فلسفه، تاریخ و اجتماع، تهران، فروغی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۵۸، شرح منظومه، تهران، صدرا.
- مشکور، محمدجواد، ۱۳۷۰، فرهنگ فرقه‌های اسلامی، مشهد، آستان قدس رضوی.
- مصاحب، غلامحسین، ۱۳۸۰، دایرة المعارف فارسی، تهران، امیرکبیر.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۸، شرح نهایة الحکمة، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۷۰، آداب الصلاة، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____، ۱۳۷۱، چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____، ۱۳۷۳، مصباح الهدایة الی الخلافة والولایة، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____، ۱۳۷۴، شرح دعای سحر، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- نجفی، سیدمحمدباقر، ۱۳۸۳، بهائیان، تهران، مشعر.
- همدانی، محمدرضا، ۱۳۶۵، هدیه النملة الی مرجع الملله، قم، دارالنشر.